**گلستان از باب چهارم، ص. 128**

**در فواید خاموشی**

یکی را از دوستان گفتم: امتناع سخن گفتیم بعلّت آن اختیار افتاده است که غالب اوقات در سخن نیک و بد اتفاق افتد و دیدۀ دشمنان جز بر بدی نمی آید. گفت: دشمن آن به که نیکی نبیند.

و اخو العداوت لا یمر بصالح الا و یلمزه بکذاب آشر

֎

هنر به چشم عداوت بزرگتر عیب است گل است سعدی و در چشم دشمنان خارست

֎

نور گیتی فروز چشمۀ هور زشت باشد به چشم موشک کور

**حکایت 2**

بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد. پسر را گفت: باید که این سخن با هیچ کس در میان ننهی. گفت: ای پدر! فرمان تراست ولیکن می خواهم که بدانم در این چه مصلحت است؟ گفت: تا مصیبت دو نشود: یکی نقصان مایه، و دیگر شماتت همسایه.

مگوی انده خویش با دشمنان که لا حول گویند شادی کنان

**حکایت 3**

جوانی خردمند از فنون فضایل حظی وافر داشت و طبعی نافر، چندان که در محافل دانشمندان نشستی سخن نگفتی. باری پدرش گفت: ای پسر! تزویر انچه دانی بگوی. گفت: ترسم که بپرسند از آنچه ندانم و شرمساری برم.

آن شنیدی که صوفیی می کوفت زیر نعلین خویش میخی چند؟

آستینش گرفت سرهنگی که بیا نعل بر ستوری بند

**حکایت 4**

یکی از علمای معتبر را مناظره افتاد با یکی از ملاحده، لعنهم الله علی حده، و به حجت با او بر نیامد؛ سپر بینداخت و برگشت. کسی گفتش: ترا با چندین علم و فضل با بی دینی حجت نماند؟ گفت: علم من قران است و حدیث و گفتار مشایخ و او بدینها معتقد نیست و نمی شنود؛ مرا به شنیدن کفر او چه حاجت؟

 آن کس که به قران و خبر زو نرهی آن است جوابش که: جوابش ندهی